



# نسبت اسلام و روش‌شناسی تجربی در معرفت

**تحلیل**  
**یوسف رضایی**

از جمله نقاط حساسیت میان علم و دین یا به عبارتی دیگر تمدن اسلامی و تمدن مدرن، روش معرفت‌شناسی و ابزار سنجش علم است. می‌دانیم که منابع معرفت‌شناسی در اسلام منحصر به یک روش نیست و چند روش ممکن شناخت از جمله «عقل»، «سنت»، «شهود» و «حس» توسط شیعیان مورد استفاده قرار گرفته است، اما در این میان جایگاه تجربه و شناخت تجربی کجاست؟ آیا روش مشاهده در علوم تجربی نمی‌توان روشی در کنار این منابع شناختی توصیف نمود یا اسلام در این روش معرفتی تشکیک نموده است. موضوع آنجا حاد می‌شود که تمدن مدرن غرب، اساس تمامی علوم خود را بر معرفت‌شناسی تجربی و مشاهده گر بنا نهاده است و نه تنها وحی و سنت را خارج از دایره علم برمی‌شمرد بلکه بیان این دو اسفه پیش از مدرن، اهمیت عقل فلسفی را نیز فرو می‌کاهد. حال باید دید علوم غربی که حاصل این نگرش هستند چه وضعیتی نسبت به اسلام و علوم اسلامی پیدا می‌کنند.

**■ تمایز غیر قابل انکار**

نخستین موضوعی که در روش‌شناسی معرفتی میان اسلام و تفکر مدرن قابل احسا است، تمایز غیر قابل انکار میان این دو است. چنانچه اشاره شد، اسلام روش‌های متکثری را برای دستیابی به معرفت به رسمیت می‌شناسد و از آن برای تکامل و فهم پیرامونی از عالم هستی بهره می‌گیرد. این در حالی است که مدرنیته از مقطعی، همه روش‌های معرفتی را کنار نهاد و صرفاً با تکیه بر حس گرای (آمبرسیسم) در صدد اثبات یا رد گزارها برآمد. طبیعتاً بسیاری از آموخته‌های دینی با این روش جزو سید حدیفات مدرن قرار می‌گرفتند.

آنچه در مدرنیته به آن کمتر بها داده شد، این واقعیت بود که به‌رغم اهمیت «حس» و تجربه، در مسائل غیرمشهود و فراقحسی که انکارناپذیر هم هستند نمی‌توان به تجربه و روش پیوتزیسم اکتفا کرد.

تا همین جا مشخص می‌شود، به واسطه گستره مسائل محسوس و غیر محسوس حائز اهمیت، علم اسلامی اساساً در چارچوب فکری و پارادیمی سیر می‌کند که علم غیراسلامی یا علوم مدرن در آن حوزه سکوت می‌کنند یا حتی اساساً به دلیل عدم امکان محبت‌سنجی توسط ابزار حسی، آن را غیرعلمی یا خرافی تلقی می‌کنند.

**■ تمایز جهان‌بینی و موضوع‌شناسی**

علم اسلامی مبتنی بر معرفت‌شناسی که اشاره شد، به جهان‌بینی الهی قابل است که جهان را منحصر در ماده نمی‌داند و در کنار جهان مادی و قابل حس و مشاهده، به جهان یا جهان‌های غیرمادی دیگری نیز معتقد می‌باشد که هرچند قابل اثبات با حس و تجربه حسی نیستند لکن به وسیله ابزار دیگر مانند عقل قابل اثبات و شناخت می‌باشند. پیرو این تفاوت جهان‌بینی توحیدی و ماتریالیستی، موضوع و مسائلی که علم اسلامی با توجه به مبانی معرفت‌شناسی و جهان‌بینی دارد طبیعتاً در برخی موارد متفاوت با علم غیراسلامی خواهد بود.

به این معنا که راه‌حل‌های ارائه شده در علوم اسلامی برای مسائل مختلف، با استفاده از مبانی خاص معرفتی و

ایدئولوژیکی که دارد، متفاوت خواهد بود با راه‌حالی که یک علم غیراسلامی با استفاده از مبانی ضدمبانی اسلامی ارائه می‌دهند.

برای نمونه، روان‌شناسی مدرن، به‌عنوان یک علم گونه‌ای از روان‌شناسی خواهد بود که از جهان‌بینی مادی مبتنی بر معرفت‌شناسی حسی صرف تغذیه می‌کند و بر این اساس نمی‌تواند به موجودی به نام روح اعتقادی داشته باشد؛ چرا که روح اساساً موجودی مادی و قابل سنجش و احساس نیست. بر این اساس برای درمان بیماری‌های روانی انسان توصیه‌هایی می‌کند و راه‌حلی ارائه می‌کند که با توصیه‌ها و راه‌حل‌های ارائه شده از طرف روان‌شناسی مبتنی بر جهان‌بینی الهی مبتنی بر معرفت‌شناسی اسلامی متفاوت و گاه متضاد است.

با توجه به مطالبی که بیان شد اسلامی کردن علوم به معنای این است که علوم بر اساس معرفت‌شناسی و به دنبال آن جهان‌بینی اسلامی پایه‌ریزی شود و مسائلی بر این اساس مورد مطالعه و بحث و تحقیق قرار بگیرد. البته این سخن منافاتی با این مسئله ندارد که علم در نظر داشتن دیگری لازم و ضروری است و بدون آن علم غیراسلامی اشتراکاتی داشته باشد. در علوم تجربی برای فهمیدن اینکه آب از چه موادی تشکیل شده است،

محقق چه معتقد به اسلام و مبانی معرفت‌شناسی و جهان‌بینی اسلامی باشد و چه نباشد، ممکن است از یک روش استفاده کند و آن روش تجربه و حس و مشاهده

را به‌کاربرد. این روش‌شناسی معرفتی که بیان شد اسلامی کردن علوم به معنای این است که علوم بر اساس معرفت‌شناسی و به دنبال آن جهان‌بینی اسلامی پایه‌ریزی شود و مسائلیش بر این اساس مورد مطالعه و بحث و تحقیق قرار بگیرد

## اندیشه



در هر حیطه‌ای از علوم که مبانی معرفت‌شناسختی و جهان‌بینی تأثیر گذار باشد، قابلیت اسلامی شدن را خواهد داشت. بنابراین ما علم اقتصاد اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی و روان‌شناسی اسلامی و حتی پزشکی اسلامی نیز خواهیم داشت

را که از طریق استقرا و تجربه در علوم طبیعی و مخصوصاً در طب به دست آورده است مگر بازگو می‌کند.ابوریحان هر وقت که در رشته‌های تخصصی بوعلی وارد شده با همان متد کار کرده که بوعلی کرده‌است؛ همچنانکه بوعلی نیز در رشته‌های تخصصی ابوریحان با متد ابوریحان عمل کرده است.اگر در یک رشته خاص مشاهده شده‌بود که ابوریحان در آن رشته با متد تجربی و استقرایی و بوعلی با متد قیاسی عمل کرده است آن وقت صحیح بود که بگوییم این دو نفر

دارای دو متد مختلف بوده‌اند.»

چنانچه ایشان بیان می‌دارند، در تفکیک روش تجربی و قیاسی باید موضوع مورد بررسی و پژوهش مورد نظر قرار گیرد و متد متناسب با این موضوع می‌تواند تجربی یا قیاسی باشد.

در نگرش شهید مطهری، اتفاقاً به‌رغم برخی تصورات که مسلمین از اساس ضدتجربه‌گرایی دانسته می‌شوند، مبنای روش تجربی توسط اروپا را نیز بر گرفته از دانش علمی مسلمین در قرون نخستین برمی‌شمردند و اذعان می‌دارند: «اشتباه بسیار بزرگی که مسلمین در این زمینه مرتکب شدند، این بود که چون مجذوب علوم تجربی اروپایی‌ها شدند، این حقایق را انکار کردند، در حالی که خود اروپایی‌ها هم علوم تجربی را از مسلمین آموختند. از دروغ‌های بسیار بزرگی که در دنیا گفتند یکی همین است که حکمای یونان برای تجربه ارزش قائل نبودند، مسلمین هم پیروی کردند. حکمای یونان برای تجربه ارزش قائل بودند و بیش از آنها مسلمین قائل بودند و فرنگی‌ها هم این راه را از مسلمین یاد گرفتند.» ایشان در کنار این تفریط در رویکرد، به نگرش افراطی تجربه‌گرا و حس‌گرا در روش‌شناسی دینی که به دنبال این تفریط شکل گرفت نیز اشاره می‌کنند و هر دو را غلط برمی‌شمردند: «مسلمین سپس مجذوب این حرف شدند که راه علم در قدیم راه فلسفه بوده و غلط بوده، و یگانه راه صحیح برای همه مسائل از جمله مسائل دینی، تجربه و آزمایش است. بعد هم گفتند اساساً قرآن هم تمام راهها را تخطئه کرده، غیر از همین راه؛ گفتند ببینید قرآن فقط مخلوقات و مشهودات و محسوسات را به مردم ارائه داده و گفته: *أفلا ينظرون إلی الایل کینف خلقنّ، و الی السماء کینف رُفعت*، خود مسلمین دانما این حرف را گفتند و روی آن اصرار کردند… نتیجه این شد که گفتند توحید اسلام یک مفهوم بسیار ساده عوامانه بدوی است در حدودی است که همان قرآن به این است که جامع و در حد فهم آن همان ببرزنی که گفتند: «خدا را از کجا بدوی است در حدودی است که همان قرآن به این است که جامع شناختی» گفت: «این چرخ تفریسی خودم». این، تقصیر خود مسلمین است و هنوز به جهت تکیه ما روی همین قمیمه تکیه می‌شود. یک جنایت بزرگ در اسلام همین است. اینکه قرآن ابرای اثبات توحید از آن طریق سوق دادن مردم به خلقت رفته است، مسلم است، و بسیار راه خوبی هم هست، اما کی قرآن را به این مطلب محدود کرده است؟ اهمیت قرآن به این است که جامع است و یک راه به‌خصوص نرفته است. شما اگر کتاب‌های عرفانی، حتی همان کتاب‌های بودایی را مطالعه کنید، می‌بینید! تمام، آن راه را رفته‌اند و از این راه‌ها نرفته‌اند، ولی قرآن از همه راه‌ها رفته. چرا ما این مزیت را از قرآن بگیریم؟»

بر اساس این نگاه اول روش‌شناسی معرفتی یونان قدیم در نگاه تاریخی شهید مطهری (ره) محدود به روش فلسفی قیاسی نیست و آنان نیز برای تجربه ارزش قائل می‌شدند. ثانیاً مسلمین را در احیای روش تجربی نه تنها معارض بلکه پیشرو قلمداد نموده و با ذکر نمونه‌هایی از دانشمندان مسلمان، این رغبت‌مندی نسبت به معرفت‌شناسی تجربی را تصریح می‌نماید. حتی در گامی جلوتر، شیوه علمی کنونی در اروپا را نیز وام گرفته از روش‌شناسی تجربی دانشمندان مسلمان سده‌های نخستین اسلامی برمی‌شمرد.

آیت‌الله مطهری(ره) در جای دیگری پیرامون تمایز معرفت‌شناسی فلسفی و تجربی، اشاره دارند و از خلط میان دو موضوع هشدار می‌دهند: «عده‌ای بین اسلوب فکری که در فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد(اسلوب قیاس) و اسلوب فکری که در سایر علوم مخصوصاً طبیعیات(اسلوب تجربی) از آن استفاده می‌شود فرق نمی‌گذارند و انتظار دارند مسائل دقیق و عمیق فلسفه را که جز با براین مخصوص عقلی نمی‌توان کشف کرد در زیر ذره‌بین‌ها یا لابراتورها پیدا نمایند.»

جسارتی در تأیید علوم طبیعی در کلام شهید مطهری است که شاید کمتر می‌توان آن را از زبان اهل فلسفه شنید. ایشان حتی روش تجربی را نیز ماهیتا دارای پشتوانه‌ای قیاسی می‌دانند: «در واقع، روش تجربی هم، همان روش قیاسی است، به طوری که در دل هر استدلال تجربی، یک نوع قیاس وجود دارد. بدین ترتیب، این مسئله که تفاوت نگاه غرب جدید در استفاده از روش قیاس و اسلوب یونانی و اسلامی، اهمیتی ندارد و منشأ هیچ تحولی نبوده است.»

با توجه به مطالب بیان شده باید اظهار داشت، رکود در پیشرفت علمی مسلمانان در سده‌های اخیر، ربطی به اینکه آنها روش تجربی را قبول نداشته‌اند، ندارد. آنها قبول داشته‌اند، و با این حال نتوانسته‌اند در علم پیشرفتی داشته باشند. البته می‌توان گفت، پیشرفت علمی اروپایی‌ها، ناشی از توجه به روش تجربی بوده، اما عقب‌افتادگی علمی مسلمانان، ربطی به این مسئله نداشته است، چون به گفته ایشان، روش تجربی را قبول

داشته‌اند.

**درنگ**



## پیروزی انقلاب اسلامی خط باطلی بر ایده سکولاریسم

**■ روح‌الله عسگری**

انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی با‌استگاه دینی در عصری که تصور می‌شد دوران حضور اجتماعی دین به سر آمده است، تحولی در سطح دین و دینداری ایجاد کرد. یادداشت پیش رو در تلاش است تا گواش‌های از نقش انقلاب اسلامی را در ارتقای سطح دین و دینداری نشان دهد.

بدین منظور ابتدا لازم است تا نگاهی به رویکردهای مختلف به دین در سه جهان اسلام، شرق و غرب قبل از انقلاب اسلامی بیندازیم. برای تحلیل وضعیت دین در غرب قبل از انقلاب اسلامی لازم است به دوران رنسانس و بعد از آن بازگردیم. با شروع عصر مدرن و آغاز دستاوردهای شگفت‌انگیز علم تجربی اندک اندک این تصور در میان اندیشمندان شکل گرفت که علم تجربی می‌تواند پاسخگوی همه نیازهای زندگی بشر باشد. این اندیشه در ادامه هرچه بیش از پیش فضا را بر دین تنگ و تنگ‌تر می‌کرد تا آنجا که ابتدا اندیشه دئیسم یا خدای فارغ از وحی شکل گرفت.

به دنبال دئیسم و جایگزینی دین با علم، دو دیدگاه نسبت به ادیان موجود شکل گرفت؛ نخستین دیدگاه، دیدگاه تقلیل دهنده بود که یا دین را به اخلاقی یا به معنویت فردی صرف یا احساس حاصل از سرخوردگی یا به وجه کارکردی آن که ایساحد حس آرامش بود، تقلیل می‌داد. دیدگاه دوم یا به صورت کامل اساس ادیان را مورد انکار قرار می‌داد یا قسمتی محوری از دین را انکار می‌کرد. برای نمونه هیوم ریشه دین را به ترس و جهل بشر نسبت می‌داد. از نظر وی ترس به علت جهل نسبت به علل و ریشه‌های حوادث طبیعی آن را به خدا نسبت می‌داد. سپس هرچه که دایره علم گسترده‌تر و عوامل مسائل طبیعی شناخته شود، در نتیجه از دایره دین کاسته شده تا هنگامی که به صورت کامل حذف شود.

در نهایت با رویکرد اثبات‌گرای هر گونه گزاره دینی رنگ مهمل به خود گرفت و دین از اساس به عنوان یک منبع معرفتی انکار شد. در بخش دوم عده دیگری حقایق دینی مانند نامتناهی بودن خدا را انکار کردند و از این طریق به ادیان خرده گرفتند. با گذار بشر به قرن بیستم و جلوه کردن محدودیت‌های علم، ساینتیسم جای خود را به سرخوردگی از علم داد. اما این بار بشر دیگر پناهگاه دین را هم در اختیار نداشت از این رو وامانده روی به تهلیسم و آثارشیم آورد. در واقع بشر غربی خود را از قید و بند هر مکتبی رها می‌کرد و به آزادی کامل روی می‌آورد. او می‌خواست که در وضعیت بی‌تعهدی جهان را سیری کند.

اما در خصوص وضعیت دین در جهان شرق کمونیستی‌قل از انقلاب اسلامی یاد گفت که وضعیت از آنچه در غرب سیری شد بدتر بود چراکه در غرب حداقل هر از چند گاهی خدا در عالم فردیت، در قالب تجزیه‌های گوناگون مصر، سودان، لیبی، برای مثال اکثر مردم آمریکا پروتستانی هستند، پروتستان‌ها برای مناسک دین مانند غسل‌های تعمید و… اهمیت قائل نمی‌شوند، اما طبق آمار طی سال‌های گذشته هر امریکایی یک‌ی یک چند بار غسل تعمید انجام داده است.

اما در خصوص جهان اسلام باید گفت که مهم‌ترین دستاوردها انقلاب اسلامی برای این منطقه، شکستن ایده سکولاریسم بود. با پیروزی انقلاب اسلامی، تب اسلام‌خواهی در میان جوامع مسلمان شکل گرفت و دولت‌های گوناگون مصر، سودان، لیبی، مالزی و… برای حفظ شأن خود از اسلام کمک می‌گرفتند. برای مثال در سودان انگیزه اسلام‌خواهی بسیار شکل گرفت و دهه ۸۰ میلادی در سودان، دهه گسترش احکام اسلامی در حاکمیت است. این وضعیت همچنین در لیبی هم مشاهده می‌شد. این مطالب سوای گسترش حرکات اسلامی در پاکستان و هندوستان است.

منبع: مهر